

An Examination of the Structure of the Second Pahlavi State from the Perspective of Historical Institutionalism

Pouria Abdollahzadeh¹, Asghar Partovi² , Malek Zolghadr³

¹ Ph.D. Candidate, Department of Political Science, Za.C., Islamic Azad University, Zanjan, Iran.
p.a.z.d.0901@gmail.com

² Department of Political Science, Za.C., Islamic Azad University, Zanjan, Iran (**Corresponding author**).
asghar@yahoo.com

³ Department of Political Science, Za.C., Islamic Azad University, Zanjan, Iran. m.z.q.z.1403@gmail.com

Abstract

The state is regarded as a macro-institution encompassing many other significant institutions; consequently, the process of state-building is of considerable importance. One of the fundamental challenges in the formation of state institutions is the existence of patronage institutions, which, through rent-seeking and favoritism, generate numerous social and political conflicts. The present study analyzes the process of state-building during the Second Pahlavi period from the perspective of historical institutionalism. Within this framework, the coup d'état of 19 August 1953 (28 Mordad 1332) is considered a critical juncture, since the principal structure of Mohammad Reza Shah's rule took shape after this event and became institutionalized as a military authoritarian state. Measures such as the Land Reform and the White Revolution can likewise be analyzed within this context. Furthermore, the principal institutions involved in state-building during this period are examined, demonstrating that all of them functioned through patronage and essentially served as the primary instruments for extending state power throughout society. This institutional structure intensified social inequality and discrimination while accelerating the process of unbalanced development, because the principal social groups benefiting from the regime's patronage policies belonged to the urban upper classes, and even the human and financial resources of the lower classes were utilized to promote the economic growth of the upper strata. Consequently, during the early 1970s, class inequality in Iran reached its highest level compared with the preceding twenty years and even with the subsequent period (the first two decades following the Islamic Revolution), while organized corruption became deeply entrenched within the Pahlavi political system. Ultimately, this pattern of state-building prevented a substantial segment of society from pursuing its demands through peaceful means. As a result, reformist tendencies weakened, revolutionary orientations intensified, and opponents and non-supporters of the regime, who had long been marginalized, entered the political arena and laid the groundwork for the collapse of the Pahlavi regime.

Keywords: Institution; State-Building; Patronage Institution; Rent-Seeking; Second Pahlavi.

Received: 2025-05-12 ; **Received in revised form:** 2025-06-30 ; **Accepted:** 2025-07-30 ; **Published online:** 2025-12-26

<https://doi.org/10.22034/sm.2025.2051820.2281>

© the authors

<http://sm.psas.ir>

Article type: Research Article

Publisher: Political Studies Association of the Seminary



بررسی ساخت دولت پهلوی دوم از منظر نهادگرایی تاریخی

پوریا عبداله‌زاده^۱، اصغر پرتوی^۲، مالک ذوالقدر^۳

^۱ دانشجوی دکتری، گروه علوم سیاسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران. p.a.z.d.0901@gmail.com

^۲ گروه علوم سیاسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران (نویسنده مسئول). asghar@yahoo.com

^۳ گروه علوم سیاسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران. m.z.q.z.1403@gmail.com

چکیده

دولت نهادی کلان به‌شمار می‌رود که بسیاری نهادهای مهم دیگر را نیز دربرمی‌گیرد. از این‌رو بحث از روند ساخت دولت، اهمیت بسیاری دارد. از سوی دیگر، یکی از مشکلات اساسی که در مسیر ساخت نهادهای دولت وجود دارد، نهادهای حامی‌پرور هستند که با استفاده از رانت و رویه طرفدارگزینی، زمینه‌ساز بسیاری از تعارضات اجتماعی و سیاسی می‌گردند. پژوهش حاضر درصدد تحلیل روند دولت‌سازی در دوره پهلوی دوم از منظر رویکرد نهادگرایی تاریخی برآمده است. در این رابطه کودتای ۲۸ مرداد به‌عنوان یک بزرگه یا لحظه‌سازنده در نظر گرفته شد؛ چراکه ساختار اصلی حاکمیت محمدرضا شاه پس از این تاریخ شکل گرفت و به‌صورت یک دولت تمامیت‌خواه نظامی نهادهای نظامی شد. اقداماتی چون اصلاحات ارضی و انقلاب سفید نیز در همین راستا قابل تحلیل هستند. از سوی دیگر، مهم‌ترین نهادهای سازنده ساخت دولت در این زمان مورد بحث قرار گرفت و مشخص شد که همه این نهادها در زمینه حامی‌پروری عمل کرده و در اصل به‌عنوان عناصر اصلی بسط قدرت دولت در جامعه عمل کرده‌اند. این ساختار، نابرابری‌ها و تبعیض‌های اجتماعی را گسترش داد و روند توسعه نامتوازن را شدت بخشید؛ زیرا نیروهای عمده اجتماعی که سیاست حامی‌پروری رژیم به آنها اختصاص داشت، از طبقات بالای شهری بودند و حتی منابع انسانی و مالی طبقات پایین، در مسیر رشد اقتصادی طبقات بالا هزینه می‌شد. از این جهت فاصله طبقاتی در ایران طی سال‌های ابتدایی دهه ۵۰ به بالاترین رقم نسبت به بیست سال قبل و حتی بعد از خود (دو دهه اول بعد از انقلاب) رسید و فساد سازمان‌یافته گریبان‌گیر نظام سیاسی پهلوی گردید. در آخر نیز این روند دولت‌سازی سبب شد تا بخش مهمی از نیروهای اجتماعی نتوانند از مسیر مسالمت‌آمیز مطالبات خود را پیگیری نمایند و در نتیجه گرایش‌های اصلاح‌طلبانه در آنها تضعیف شده و رویکرد انقلابی تشدید گردید و نهایتاً مخالفان و غیرحامیان رژیم که مدت‌ها در حاشیه نگه داشته بودند، وارد عمل شده و مقدمات سقوط پهلوی را فراهم آوردند.

واژه‌های کلیدی: نهاد، دولت‌سازی، نهاد حامی‌پرور، رانت، پهلوی دوم.

استناد به این مقاله: عبداله‌زاده، پوریا؛ پرتوی، اصغر؛ ذوالقدر، مالک (۱۴۰۴). بررسی ساخت دولت پهلوی دوم از منظر نهادگرایی تاریخی. *سیاست متعالیه*.

۱۳(۴): ۲۶۱-۲۷۶. <https://doi.org/10.22034/sm.2025.2051820.2281>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۲۲؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۴/۰۴/۰۸؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۵/۰۹؛ تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۰۵

© the authors

<http://sm.psas.ir>

نوع مقاله: پژوهشی

ناشر: انجمن مطالعات سیاسی حوزه



۱. مقدمه

دوران ۳۷ ساله پهلوی دوم با تحولات اجتماعی و سیاسی بسیاری همراه بود، اما به باور اکثر پژوهشگران، این دوره به دو مقطع قبل و بعد از کودتای ۲۸ مرداد تقسیم می‌شود. در حقیقت شاه جوان در آغاز زمامداری‌اش به دلیل بی‌تجربگی و البته وجود احزاب سیاسی با سابقه و نیرومند، قدرت زیادی نداشت، اما پس از کودتا، حمایت آمریکا در کنار شکل‌گیری ارتش قدرتمند، ساختار نظامی و شخصی قدرت محمدرضا شاه را نهادینه کرد و به او اجازه داد تا طرح‌ها و سیاست‌های جنبجالی چون اصلاحات ارضی و انقلاب سفید را به اجرا بگذارد، هرچند تعارض این روند نهادسازی با ساخت اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی جامعه آن روز ایران، اعتراضات گسترده‌ای را رقم زد که در نهایت در سقوط سلطنت پهلوی بسیار تاثیرگذار بود. از سوی دیگر، باید توجه داشت که از منظر تئوری‌های مختلف، در رابطه با ساخت حکومت پهلوی و علل سقوط آن پژوهش‌های بسیاری انجام گرفته و طبعاً هرکدام از این رویکردها از منظری متفاوت به این موضوع پرداخته‌اند. پژوهش حاضر در تبیین ابعاد دولت‌سازی در دوران پهلوی دوم از رویکرد نهادگرایی تاریخی بهره می‌برد. این رویکرد از شاخه‌های نهادگرایی در مطالعات حوزه اجتماعی است که مبنای تحلیل در آن، نهادهای جامعه مورد بحث و نحوه شکل‌گیری آن‌ها است. علت انتخاب این رویکرد جهت بررسی برهه زمانی مورد بحث آن است که دولت در اصل نهادی کلان در عرصه سیاست به‌شمار می‌رود که خود نهادهای دیگری چون نظام قضایی، نظام قانونگذاری، ارتش و مانند آنها را شامل می‌شود. نهادگرایی تاریخی نیز سعی دارد تا از نهادها، جهت مطالعه نحوه شکل‌گیری ساخت سیاسی و نحوه تحول و تغییر آن در طول زمان، بهره بگیرد. انتخاب مقطع تاریخی پهلوی دوم از آن جهت حائز اهمیت است که دولت مطلقه مدرن در این زمان برای نخستین‌بار در تاریخ کشور شکل گرفته بود. از این‌رو تشریح نحوه شکل‌گیری این دولت به‌عنوان یک نهاد کلان در کنار سایر نهادهای وابسته به آن بسیار مهم است؛ به‌ویژه آنکه ساخت دولت مطلقه محمدرضا شاه با همه قدرتی که داشت، تعارضاتی عمیق در جامعه ایران به‌وجود آورد که مجموعه آنها زمینه اضمحلال و سقوط سلسله پهلوی را فراهم کردند. بر این اساس، هدف اصلی پژوهش حاضر بررسی نحوه ساخت دولت و نهادسازی در دوران پهلوی دوم است. هدف فرعی نیز بررسی نقش ساختار قدرت اجتماعی و سیاسی این دولت در پیدایش تعارضاتی بوده که زمینه اعتراضات و در نهایت بروز انقلاب را فراهم آورد. در این راستا، پژوهش حاضر درصدد پاسخ به این سوال اصلی است که باتوجه به مفروضات نظریه نهادگرایی تاریخی، نحوه ساخت نهادهای دولت در دوران پهلوی دوم چگونه بوده است؟ جهت پاسخگویی به این سوال و با بهره‌گیری از روش پژوهش توصیفی-تحلیلی، ابتدا چارچوب نظری مقاله که بر مبنای نهادگرایی تاریخی و اهمیت تحلیل

نهادهای در حوزه‌های محوری سیاسی مانند دولت‌سازی می‌باشد، تشریح شده، سپس شرایط و بستر اجتماعی و سیاسی که طی آن نهادهای پهلوی دوم ساخته شدند، بررسی می‌گردند. در این راستا، مهم‌ترین مفروضات نهادگرایی تاریخی مانند «بزنگاه یا لحظه سازنده»^۱ و «نهادهای حامی‌پرور»^۲ در رابطه با مقطع تاریخی مورد مطالعه بررسی خواهند شد.

۲. چارچوب نظری

پژوهش حاضر در تبیین روند و ابعاد دولت‌سازی در ایران عصر پهلوی دوم، از نظریه نهادگرایی تاریخی استفاده می‌کند. این رویکرد ابتدا در تقابل با نظریات کلاسیک و فردگرایانه حاکم بر فلسفه غرب شکل گرفت و همان‌گونه که از عنوان آن مشخص است، در تحلیل خود اصالت را به‌نحوه شکل‌گیری و وجود نهادهای در جامعه می‌دهد. این نظریه که در آغاز خود را در حوزه علوم اقتصادی مطرح ساخته بود، به مرور و از اوایل دهه ۱۹۸۰ وارد حوزه علوم سیاسی نیز شد. محور مطالعات نهادگرایانه، نهادهای اصلی و مهم جامعه هستند. در مقام تعریف باید گفت که نهاد به مجموعه‌ای از ارزش‌ها، اصول، هنجارها و الگوهای رفتاری پایدار یا قواعدی اطلاق می‌شود که در دو قالب شیوه‌های عمل و یا سازمان به‌وجود می‌آیند و خصلت ارزشمندی و تکرارشدگی دارند (هانتینگتون، ۱۳۷۵: ص ۲۱). در رویکرد نهادگرایی، نهادهای با سه ویژگی اصلی مورد تحلیل قرار می‌گیرند؛ نخست ارتباط نهاد با ساختار جامعه بوده که البته این ساختار می‌تواند رسمی باشد، مثل نهاد مجلس، یا غیررسمی باشد مثل الگوها یا هنجارهای مشترک؛ دوم وجود حدی از پایداری و ثبات نهاد در یک بازه زمانی؛ سوم اثرگذاری نهاد بر افراد جامعه (پیترز، ۱۳۸۶: ص ۳۶). همچنین باید توجه داشت که پدیده دولت را می‌توان با نظریه نهادگرایی مورد بررسی قرار داد؛ زیرا دولت خود یک نهاد اصلی و کلان در گستره سیاست است که نهادهای مهم دیگری مثل ارتش، سازمان قضایی، نظام قانونی و مانند آن را شامل می‌شود. در روند دولت‌سازی نیز نهادگرایی اهمیت بسیاری می‌یابد؛ چون این نهادها هستند که با سازمان‌بخشی به‌نحوه اجرای سیاست‌ها، زمینه ثبات و سیطره نظم سیاسی را ایجاد می‌کنند، تا جایی که برخی نهادگرایان، چهار مبنای اصلی ساخت دولت را چنین برمی‌شمرند: اول نهادسازی، دوم استقرار نظم و سازمان سیاسی، سوم ایجاد بوروکراسی، چهارم توان توسعه و پیشرفت (اسمیت، ۱۳۸۷: ص ۱۸۵). از این‌رو روند دولت‌سازی همواره با ساخت نهادهایی جهت اعمال قدرت همراه است، به‌خصوص ساخت دولت‌های

1. Path dependence

2. Abstractive institutions

مدرن که مبتنی بر اصولی چون تفکیک قوا و پاسخگویی اصحاب قدرت بوده و در این رابطه باید نهادهایی شکل بگیرند که تا حد امکان مانع سوءاستفاده از قدرت شده و صاحبان قدرت را تابع قیود و حدود قانونی سازند. به عبارتی، دولت‌سازی یک «تحول نهادی» در عرصه سیاسی هر کشور است؛ تحولی که باعث تغییر در هنجارها، ارزش‌ها و قواعد جامعه شده و معمولاً تحت تأثیر عوامل مختلفی در داخل و خارج قرار دارد. از طرف دیگر باید تأکید داشت که نهادها در صورتی توانایی استمرار و بازتولید می‌یابند که با ارزش‌ها و هنجارهای جامعه همخوان باشند. به علاوه نهادها می‌بایست در شرایط متغیر داخلی و خارجی، کارکردهای عمده خود را حفظ کنند (هانتینگتون، ۱۳۷۵: ص ۴۸). با این وصف در عصر حاضر، نهادگرایان جدید در عین وفاداری به مبانی و اصول نهادی کلاسیک، از دیدگاه جزمی فاصله گرفته و حتی برخی اصول فردگرایی را در نظریات خود وارد کرده و به نوعی به جرح و تعدیل نهادگرایی قدیم روی آورده‌اند. بر این اساس، بازیگران در چارچوب نهادهایی که محدودکننده فهم و عمل آنها هستند، منافع شخصی خود را نیز پیگیری می‌نمایند. به‌طور کلی در نهادگرایی جدید، سه رویکرد اصلی بیش از بقیه مورد استقبال قرار گرفته است؛ نهادگرایی تاریخی، نهادگرایی جامعه‌شناختی و نهادگرایی مبتنی بر انتخاب عقلایی. در حقیقت نهادگرایی تاریخی، نوعی رویکرد مطالعاتی در علوم اجتماعی محسوب می‌شود که با بهره‌گیری از نهادها تلاش دارد تا استمرار رفتار و عمل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و نحوه تغییر آنها را در بستر «گذر زمان» بررسی کند. از این حیث می‌توان گفت که نهادگرایی تاریخی، رهیافتی مناسب جهت پژوهش در ساختارهای کلان و روندهای بزرگ و عمده به‌شمار می‌رود (Skocpol, 2004: p. 128). نهادگرایی تاریخی مبتنی بر دو مفهوم محوری و اساسی است. مفهوم نخست «وابستگی به مسیر» ترجمه می‌شود؛ به این معنی که هر زمان بازیگران سیاسی در یک خط سیر مشخص به حرکت درمی‌آیند، با مخاطراتی روبه‌رو می‌شوند و سپس درمی‌یابند که عقب‌نشینی از مسیر انتخاب شده، دشواری‌هایی برای آنها به همراه خواهد داشت، در نتیجه خط‌سیرهای انتخاب نشده و یا به نوعی راه‌حل‌های بدیل و جایگزین که در گذشته انتخاب آنها امکان‌پذیر بود، از دست رفته و در حقیقت بازیگر در مسیری برگشت‌ناپذیر، ناگزیر به حرکت در خط‌سیر انتخاب شده است. به بیان دیگر، نوعی علیت تاریخی برای بازیگر رقم خورده که به واسطه آن، مسیر آغاز شده در نتیجه یک روند یا رخداد تاریخی، در یک برهه زمانی مشخص - علی‌رغم تکرار نشدن و عدم استمرار روند یا رخداد اولیه - باز تولید می‌شود (Mahoney, 2001: p. 581). اما مفهوم بنیادین دوم در نظریه نهادگرایی تاریخی، تحت عنوان «بزنگاه حساس» تعریف می‌شود. در حقیقت این بزنگاه یا لحظه حساس و سازنده، یک مقطع زمانی خاص است که طی آن، انتخاب‌ها و تصمیمات بازیگران حوزه سیاست، جنبه نهادین پیدا کرده؛ به نحوی که پاپس کشیدن از

آنها، دشوار شده و عواقب سنگینی به بار می‌آورد. براساس تجارب تاریخی در این برهه زمانی ویژه، نخبگان اقدام به اتخاذ تصمیم‌های مهم و سرنوشت‌ساز پیرامون نحوه نهادسازی می‌کنند (پیترز، ۱۳۸۶: ص ۳۴). آنها انتخاب می‌نمایند که بازیگر در چه مسیری پیش رود، چه تحولاتی را پشت‌سر بگذارد و با چه پیامدهایی مواجه شود. از این جهت است که وابستگی به مسیر به‌وجود می‌آید؛ چراکه نمی‌توان از خط سیر به آسانی عقب کشید، یا آن را تغییر داد.

با این اوصاف می‌توان متوجه اهمیت تاریخ در رویکرد نهادگرایی تاریخی شد. چون شکل‌گیری و استمرار نهادها، در بستر تاریخی روی می‌دهد و به عبارت ساده نهادها در خط‌سیر تاریخی ساخته می‌شوند و تجسم نقاط عطف در تاریخ یک کشور هستند، پس تاریخ در این رهیافت اهمیت دارد. چون نهادها از مسیر آن عبور کرده و شکل می‌گیرند. نکته حائز اهمیت دیگر در نظریات نهادگرایان، تاکید بر ارتباط حوزه اقتصادی و عرصه سیاسی است. از این منظر نهادهای اقتصادی و سیاسی، ارتباطی ارگانیک با یکدیگر داشته و در نتیجه تحولات نهادی در یکی از این دو نظام، بدون تغییرات بنیادین در دیگری امکان‌پذیر نیست (نورث، ۱۳۷۷: ص ۹۶-۹۵). نهادگرایان اهمیت ویژه‌ای برای نهادهای غیررسمی قائل هستند، این نهادها اصولاً جزء ساختار رسمی دولت‌ها محسوب نمی‌شوند، اما در حوزه سیاست اهمیت به‌سزایی دارند، مانند جامعه مدنی شامل مطبوعات، احزاب، اتحادیه‌ها و همچنین شبکه‌های مختلف و متنوع اجتماعی. در این بین به «نهادهای ناملموس» هم اهمیت بسیاری داده می‌شود. این نهادها علی‌رغم آنکه ماهیت محسوسی ندارند، اما در شکل‌دهی به رفتار بازیگران و عملکرد نهادها و توانمندی آنها بسیار اثرگذار هستند. ازجمله این نهادها می‌توان به سنت‌ها، عناصر فرهنگی، هنجارها، نحوه تعاملات سیاسی و حکومتی و همچنین مولفه‌هایی چون سرمایه اجتماعی و یا اعتماد اجتماعی اشاره کرد (نورث، ۱۳۷۷: ص ۹۶). یکی دیگر از نهادهای ناملموس در نظریه نهادگرایان، «نهادهای حامی‌پرور» یا «نهادهای بهره‌کش» هستند. این نهادها با حمایت نهادهای سیاسی مسلط و فراگیر، مشارکت توده‌ای در جامعه را ترویج می‌کنند و در عین حال موانع جدی در جهت ورود و مشارکت نیروهای اجتماعی مستقل و منتقد به‌وجود می‌آورند. به تعبیری، نهادهای حامی‌پرور و بهره‌کش، باعث تمرکز قدرت در دست نخبگان سیاسی و حامیان آنها شده و این نخبگان هم بدون آنکه با مخالفت یا محدودیت خاصی مواجه شوند، کنترل نهادهای اقتصادی را در اختیار گرفته و با استفاده از شبکه رانت، قدرت خود را بیش از پیش استحکام می‌بخشند (نورث، ۱۳۷۷: ص ۹۷). به این ترتیب نهادهای حامی‌پرور، اثری منفی بر اعتماد اجتماعی برجای می‌گذارند، چراکه یکی از کارویژه‌های نهادهای عمومی، اعتمادسازی میان نیروهای سیاسی و نیروهای اجتماعی است؛ به‌نحوی که جامعه، قوانین و ارزش‌های وضع شده از بالا را با

رغبت بپذیرد و نسبت به اعمال قدرت حاکمیت، اقناع شود. از این رو در هر کشور، سطح اعتماد اجتماعی با کارایی صحیح نهادها رابطه مستقیم دارد و به عبارت ساده تر، اعتماد مردم به نهاد حاکمیت نتیجه اعتماد عمومی به نهادهایی است که وظیفه شکل دهی به مناسبات اجتماعی و سیاسی را دارند. از سوی دیگر باید توجه داشت که نهادهای حامی پرور، روند شایسته سالاری و گردش نخبگان را به شدت تخریب می کنند؛ زیرا معیار کسب مناصب و امتیازات مختلف، تظاهر و تملق است؛ و نه شایستگی و کارآمدی. به همین نسبت هراس از مغضوب شدن از سوی صاحبان قدرت و محرومیت از امتیازات کسب شده، باعث می شود تا افراد حتی در وفاداری به حاکمان تردیدی به خود راه ندهند (کاظمی، ۱۳۹۷: ص ۴۶۴). به این ترتیب نهادهای حامی پرور، با واگذاری پاداش ها و امتیازات و رانت به شبکه حامیان اجتماعی، خلاء مشروعیت سیاسی و عدم وجود محبوبیت و حمایت مردمی را جبران می کنند. در عین حال این نهادها به همان نسبت که نخبگان سودجو و منفعت طلب را جذب حکومت می نمایند، مخالفین تندرو را نیز طرد کرده و مانع قدرت یابی آنان می شوند.

۳. نهادهاسازی در حکومت پهلوی دوم

۳-۱. بزنگاه کودتای ۲۸ مرداد

شکی نیست که دوران سی و هفت ساله زمامداری پهلوی دوم را می توان به دو برهه مهم قبل و بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ تقسیم بندی کرد. در حقیقت پس از این کودتا، محمدرضا شاه بار دیگر به قدرت رسید و این بار دولت مطلقه به یک دیکتاتوری تمام عیار نظامی بدل گردید. سقوط دولت ملی تنها به منزله شکست جنبش ملی نبود، بلکه به منزله فاجعه ای تاریخی در سرنوشت ملت ایران، سبب شد تا امیدها برای آزادی و استقلال از بیگانگان از بین رفته و راه برای ظهور مجدد استبداد در مخرب ترین و مخوف ترین شکل که ایران تجربه کرده بود، باز شود (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ص ۳۸). از سوی دیگر جنبش ملی شدن صنعت نفت، ناتوانی تفکرات لیبرال و ملی که خواهان سازش و اصلاح سیستم بودند را نمایان کرد و آخرین امیدهای موجود جهت محدود کردن سلطنت در قالب نظام مشروطه از بین رفت و به نوعی هدف اصلی جریانان مبارزاتی و اعتراضی بعد از کودتا، حذف کلیت سیستم سلطنتی بود. چراکه کودتا در مقطعی از تاریخ سیاسی ایران رخ داد که روند نسبتاً موفق از توسعه سیاسی شروع شده و نهاد حاکمیت ناگزیر به پذیرش حدی از قوانین سلطنت مشروطه بود، اما کودتا این پروسه را متوقف کرد و نوعی چرخش معکوس در روند ساخت دولت در ایران ایجاد شد؛ به نحوی که نهادهای سیاسی مبتنی بر مشارکت عمومی و جامعه مدنی به مرور ضعیف شدند و نهادهای مستبد و خودکامه وابسته به سلطنت مطلقه، قدرت فزاینده ای به دست آوردند. به

همان نسبت جریان‌ات اپوزیسیون نیز تغییرات مهم و معناداری را تجربه کردند و هواداران مشروطه و نیروهای دموکراسی خواه، به حاشیه رانده شده و گفتمان مشروطه‌خواهی به تدریج جای خود را به رویکردی انقلابی داد (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ص ۴۷۴). همچنین ساخت سیاسی برآمده از کودتا، علاوه بر آنکه منجر به پس رفت نهادهای سیاسی شبه‌مدرن در ایران شد، نهادهای اقتصادی و حتی فرهنگی و هنری جامعه را نیز تحت تاثیر قرار داد؛ چون کودتای خارجی همراه با نقض آشکار حاکمیت کشور و سرنگونی دولت برآمده از خواست مردم، منجر به تشدید وابستگی به بیگانگان و افزایش خودکامگی نهاد سلطنت شده و تجربه‌ای پرهزینه، تلخ و تحقیرآمیز را در جامعه ایران به وجود آورد. شاه که بعد از کودتا، پایه‌های سلطنت خود را مستحکم‌تر از گذشته می‌دید و حمایت تمام‌عیار آمریکا را نیز همراه خود داشت، دست به اقداماتی زد که ضمن تغییرات بنیادین در نهادهای سیاسی و اقتصادی کشور، اعتراضات وسیعی را نیز در جامعه به وجود آورد. از جمله این اقدامات می‌توان به طرح اصلاحات ارضی و انقلاب سفید اشاره کرد.

۳-۲. اصلاحات ارضی

بی تردید ساختار حاکم بر کشاورزی ایران و روابط سنتی مبتنی بر نظام ارباب و رعیتی می‌بایست تغییر می‌کرد، اما روش و نحوه انجام این اصلاحات، آسیب‌های زیادی به جامعه وارد آورد و خود یکی از بزرگ‌ترین اسباب نارضایتی‌های عمومی را فراهم آورد. در حقیقت شاه در پوشش سیاست‌های اتخاذ شده‌اش می‌خواست نوعی هماهنگی میان قدرت مطلقه خود و مطالبات آمریکایی‌ها ایجاد کند، تا همچنان هم در داخل اقتدارش حفظ شود و هم در عرصه بین‌المللی حمایت کاخ سفید را از دست ندهد. به همین منوال، طرح مهم اصلاحات ارضی هم مبتنی بر یک رویکرد بومی نبود، چراکه شاه برای انجام این اصلاحات به شدت تحت فشار آمریکا قرار داشت و علت این فشارها هم تحولات داخلی و بین‌المللی بود که امکان داشت ایران را به سمت آشوب داخلی و سلطه کمونیسم بکشاند (ازغندی، ۱۳۷۹: ص ۱۶۸). هدف شاه از اصلاحات نیز گسترش اقتدار حکومتش در روستاها از طریق محدود کردن قدرت مالکان بزرگ بود و البته در کنار این، امید داشت تا کشاورزانی که صاحب زمین شده‌اند، به جرگه حامیان او بپیوندند. به علاوه، در عرصه خارجی هم در پی آن بود که تصویر یک شاه اصلاح طلب را از خود به نمایش بگذارد. از آثار قابل پیش‌بینی طرح شتاب‌زده اصلاحات ارضی، بیکاری گسترده در روستاها و سیل مهاجرت به حاشیه شهرها بود که در نتیجه مکانیزه شدن نیم‌بند کشاورزی سنتی و کاهش شدید محصول رقم خورد. به علاوه، ایران که تا قبل از اصلاحات ارضی در اکثر محصولات کشاورزی خودکفا بود، پس از اجرای مراحل اولیه این طرح، ناگزیر به

واردات برخی اقلام ضروری مانند گندم شد و این روند بر اتکای دولت به درآمد نفت و تثبیت ساخت دولت رانتیر در ایران، بسیار اثر گذاشت (کدی، ۱۳۶۹: ص ۲۶۰).

۳-۳. انقلاب سفید

پس از طرح اصلاحات ارضی، دولت لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی را به مجلس ارائه داد که با مقاومت و مخالفت شدید علما و مردم، رسماً از سوی هیأت‌وزیران ملغی اعلام گردید. بعد از آن شاه تصمیم گرفت که خود شخصاً اجرای طرح‌های اصلاحی را برعهده بگیرد، تا از این طریق با مقاومت کمتری مواجه شود. به این ترتیب در سالروز فرمان اصلاحات ارضی یعنی ۱۹ دی سال ۱۳۴۱، اعلام کرد که در ۶ بهمن اصول شش‌گانه‌ای تحت عنوان انقلاب شاه و ملت یا انقلاب سفید را به فرزندوم عمومی خواهد گذاشت. در حقیقت این اصول همان اصلاحاتی بود که آمریکا برای اعمار توسعه نیافته‌اش در دوران جنگ سرد تجویز کرده بود و به عبارتی انقلاب سفید، مانعی برای جلوگیری از نفوذ انقلاب سرخ در ایران قلمداد می‌شد، لکن این سیاست نیز با مخالفت شدید جریانات مختلف اجتماعی مواجه گردید. مراجع تقلید به‌ویژه امام خمینی صراحتاً با این فرزندوم به مخالفت برخاستند، هرچند پس از چندین مرحله مذاکره با شاه، بر همگان مشخص شد که آمریکا خواهان اجرای اصول انقلاب سفید در ایران است تا جایی که بقای سلطنت شاه منوط به اجرای اصول این طرح خواهد بود (روحانی، ۱۳۸۷: ص ۲۲۶). با این‌همه اما دامنه مخالفت‌ها به حدی بود که شاه دو روز قبل از اجرای فرزندوم و برای متقاعد کردن اقشار مذهبی، به قم سفر کرد. اما پس از آنکه امام خمینی خروج مردم از خانه‌هایشان در این روز را تحریم کردند، شاه بدون هیچ دستاوردی به پایتخت بازگشت. دو روز بعد فرزندومی برگزار گردید که با تقلب و تهدید گسترده‌ای همراه بود؛ تا جایی که اعلام شد بیش از ۹۹ درصد شرکت‌کنندگان به اصول شش‌گانه رأی مثبت داده‌اند! هرچند پوچ بودن چنین ادعایی به سرعت آشکار گردید و تنها چند ماه بعد، موج بزرگ اعتراضات مردمی در قالب قیام ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ به راه افتاد.

۴. نهاد حامی‌پروری در دوران پهلوی دوم

در رویکرد نهادگرایی تاریخی، بحث حامی‌پروری و یا نهادهای بهره‌کش، در تحلیل روند ساخت دولت‌ها مطرح می‌شود. به‌طور کلی اشکال مختلف نهادهای حامی‌پرور در تداوم چرخه رابطه نابرابر و حمایت بی‌قید و شرط حامیان از صاحبان قدرت نقش اساسی دارند. در رابطه با ساختار حاکمیت محمدرضا شاه باید گفت که مشخصاً نهاد سلطنت پس از کودتای سال ۱۳۳۲، بر چهار رکن اصلی استوار بود که اصلی‌ترین حامیان دولت را شامل می‌شدند.

۴-۱. ارتش

از آنجا که حکومت پهلوی دوم موجودیت خود را مدیون کودتای نظامی می‌دانست، نیروهای مسلح و به‌خصوص ارتش نقش عمده‌ای در ساختار اقتصادی، اجتماعی و حتی فرهنگی جامعه داشتند. آنچه در این رابطه اهمیت دارد، این است که در ایران برخلاف دیکتاتوری‌های نظامی جهان سوم، این ارتش نبود که شاه و حکومت را تحت کنترل داشت، بلکه برعکس، شخص شاه کنترل‌کننده قوای مسلح و فرمانده کل قوا بود و مهم‌ترین وظیف ارتش نیز حفظ سلطنت و کنترل سیاسی جامعه قلمداد می‌شد. به‌طور کلی از آنجا که ارتش مدرن ایران در قرن بیستم پایه‌گذاری شده بود، موقعیت اجتماعی و نقش تاریخی چندانی نداشت و غالب افسران ارتش از میان طبقات متوسط و پایین جامعه جذب می‌شدند. فرماندهان عالی‌رتبه دائماً توسط سازمان شاهنشاهی که نقش پلیس سرّی شخص شاه را داشت، کنترل و به‌طور مرتب جابه‌جا می‌شدند تا از ایجاد پایگاه قدرت و اتلاف آنها پیشگیری شود (هالیدی، ۱۳۵۸: ص ۹۴). از سوی دیگر، اولویت بودجه نظامی و جذب نیرو و مخارج مرتبط با آن، بخش عمده‌ای از درآمدهای نفتی کشور را که می‌توانست در امور توسعه زیربنایی به‌کار گرفته شود، می‌بلعید. به‌عنوان مثال در سال ۱۳۵۳، ۳۲ درصد از بودجه کل کشور به بخش نظامی اختصاص یافت (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ص ۵۳۵). در طول این دوره نیروهای نظامی و به‌خصوص ارتش در حوزه‌های اقتصادی هم نقش مهمی داشتند. برخی صنایع مانند وسایل نقلیه، مهمات و تجهیزات زرهی در انحصار آنها بود و پس از اصلاحات ارضی، برخی از روستاها و محصولات آنها مستقیماً تحت کنترل ارتش قرار گرفت. مؤسسات مالی چون بانک سپه تسهیلات و خدمات ویژه‌ای جهت ارتشیان داشت و واردات کلیه مایحتاج آنها معاف از پرداخت عوارض گمرکی بود. همچنین به‌طور مرسوم در هر کجا که پایگاه نظامی ایجاد می‌شد، آثار اقتصادی گسترده‌ای بر آن منطقه برجای می‌گذاشت، مانند راه‌سازی و توسعه خطوط راه‌آهن و یا ایجاد شهرک‌های مسکونی و تجاری (محمدی، ۱۳۷۰: ص ۷۹). در اینجا باید به نقش اجتماعی نیروهای نظامی نیز اشاره داشت. به‌طور کلی در زمان پهلوی دوم، ارتش عاملی برای تحرک اجتماعی محسوب می‌شد؛ چراکه بسیاری از درجه‌داران و افسران عالی‌رتبه از طبقات پایین جامعه بودند. در سطح پایین‌تر نظامیان نیز، انجام امر نظام وظیفه خود، وسیله‌ای برای ارتقای منزلت اجتماعی در آینده بود، مثلاً روستاییانی که به دنبال راه فراری از فقر و محرومیت روستاها بودند، پس از خدمت وظیفه جذب ارتش می‌شدند، حتی به عکس زمان رضاشاه که از ارتش برای مقابله با عشایر استفاده می‌شد، در دوران محمدرضا شاه تلاش بر این بود تا پسران و وابستگان روسای عشایر به سمت ارتش کشانده شوند. از طرف دیگر، ارتش وظیفه داشت تا برای اداره ارگان‌های دولتی، پرسنل تربیت کند، چنانکه بسیاری از نظامیان مأمور طرح‌هایی چون اصلاحات ارضی

یا اداره کارخانجات شدند و در بخش‌های مهم‌تر سیاسی و اقتصادی کشور هم غالباً فرماندهان عالی نظامی، به مناصب حساس دست می‌یافتند. مسئولیت حائز اهمیت دیگری که ارتش برعهده داشت، پخش و تبلیغ ایدئولوژی حاکم بر نظام سلطنتی و پرورش حامیان و وفاداران به شاه بود. چنانکه بخش قابل توجهی از آموزش‌های نظامی به ترویج ارزش‌های مدنظر حاکمیت مثل تاریخ شاهنشاهی و یا سرودهای شوونیستی اختصاص داشت (هالیدی، ۱۳۵۸: ص ۱۱۱).

۴-۲. ساواک

سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) از اواخر سال ۱۳۵۵ شروع به کار کرد و ریاست آن مستقیماً توسط شخص شاه انتخاب می‌شد و در شکل‌گیری و آموزش کارکنان آن، آمریکا و سازمان سیا نقش عمده‌ای داشتند. وظیفه اصلی ساواک، کسب اطلاعات، شناسایی و نابود کردن کلیه افرادی بود که به هر نحو با نظام حکومتی شاه به مخالفت برمی‌خاستند. با این هدف، این سازمان در جهت حضور دائمی در کلیه حوزه‌های سیاسی، امنیتی، اجتماعی و فرهنگی و حتی زندگی شخصی مردم و القای ترس به آنها می‌کوشید. شکل‌گیری کمیته ویژه ضد خرابکاری در سال ۱۳۵۰ که با کمک شهربانی انجام شد، باعث حضور و نفوذ آشکارتر ساواک گردید و به این ترتیب ساواک توانست کلیه نهادهای دولتی و مدنی را زیر نظر و کنترل شدید خود بگیرد و به‌نوعی همه را بترساند. اما دیری نگذشت که این ترس مفرط به تنفر عمومی منجر شد و خود از عوامل اعتراضات عمومی علیه حکومت گردید.

۴-۳. حزب رستاخیز

محمدرضا شاه که پس از کودتا، دائماً بر نظام دوحزبی در کشور تاکید داشت، در سال ۱۳۵۳ به‌طور کلی تغییر سیاست داد و اعلام کرد که یک دولت تک‌حزبی بنا گذاشته و کلیه احزاب و نهادهای سیاسی می‌بایست منحل و در قالب «حزب رستاخیز ملت ایران» ادغام شوند. هدف این حزب جدید تغییر دیکتاتوری نظامی به ساخت دولتی فراگیر و تک‌حزبی بود. گسترش و رشد حزب رستاخیز سبب تشدید سلطه دولت بر طبقات متوسط شهری ازجمله بازاریان و حقوق‌بگیران اداری شد. این حزب با همکاری ساواک، کنترل اکثر وزارتخانه‌ها و سازمان‌های دولتی را در اختیار گرفت و حتی بر رسانه‌های گروهی نیز نظارت کامل داشت. این حزب همچنین شعبه‌هایی در بازار ایجاد کرد و حتی مغازه‌داران و صاحبان کارگاه‌های کوچک خصوصی را مستلزم به کنترل کارگران نمود، تا نفوذ خود بر این بخش از جامعه را نیز گسترش دهد. شاه نیز تلویحاً اعلام کرد که همه ایرانیان موظفند به این حزب بپیوندند، هرچند پس از مدتی و با توجه به واکنش بسیار منفی

جامعه، مجبور شد در مهرماه سال ۱۳۵۷ و همزمان با اوج‌گیری اعتراضات عمومی، انحلال این حزب را اعلام کند (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ص ۵۴۷).

۴-۴. دربار

دربار، متشکل از فرزندان رضاشاه، همسران و فرزندان آنها و همچنین ملکه و مادر او، یکی از ارکان تقویت محمدرضا شاه به حساب می‌آمد و بیش از همه برای شاهی که فاقد اعتماد به نفس کافی بود، مهم‌ترین منبع تقویت روانی محسوب می‌شد. به‌خصوص اشرف پهلوی، خواهر دوقلوی شاه و همچنین اسدالله علم که از نزدیکان شاه و وزیردربار او بود، در ایجاد احساس اعتماد به نفس در شاه نقش مهمی داشتند (زونیس، ۱۴۰۰: ص ۱۷۴). از طرف دیگر، پشتوانه مالی دربار، به شاه این امکان را می‌داد تا با پرداخت مزایا و حقوق هنگفت، خدمات و تلاش‌های حامیان خود را جبران نماید و بر گستره آنها بیافزاید. دربار دارایی‌های خود را از چهار منبع اصلی کسب می‌کرد که مهم‌ترین آنها زمین‌های کشاورزی بود که از زمان رضاشاه تصرف شده و حتی پس از اصلاحات ارضی نیز به جهت مکانیزه شدن کشت، در انحصار دربار باقی مانده بود. مطابق برآوردها، رضاشاه بالغ بر ۲ میلیون هکتار زمین داشت که عمده آنها اراضی حاصلخیز نواحی شمال کشور بود (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ص ۱۹۶). منبع دوم درآمد دربار نفت بود. به‌ویژه در اوایل دهه ۵۰ و با توجه به افزایش فوق‌العاده قیمت جهانی نفت، مبالغ هنگفتی از درآمدهای ارزی کشور مستقیم به حساب اعضای خاندان سلطنتی به‌ویژه در بانک‌های خارج از کشور واریز می‌شد. سومین منبع درآمد درباریان تجارت بود؛ چراکه اکثر اعضای خاندان در حوزه‌های اقتصادی خصوصی فعالیت داشته و با أخذ وام‌ها و امتیازات دولتی، در امور صنعتی و تجاری سرمایه‌گذاری می‌کردند. چهارمین منبع مهم کسب ثروت دربار «بنیاد پهلوی» بود. بنا به اظهارات رسانه‌های غربی، بنیاد مذکور سالانه حدود ۴۰ میلیون دلار مساعدت مالی دریافت می‌کرده و دارایی آن در آستانه انقلاب بیش از ۳ میلیارد دلار و معاف از مالیات برآورد شده است. بنا به نوشته نیویورک تایمز، بنیاد پهلوی که به ظاهر نهادی خیریه معرفی می‌شد، هم منبع مهم مالی خانواده سلطنتی بود و هم وسیله‌ای در جهت نفوذ در ارکان اقتصادی جامعه و البته انتقال پاداش به حامیان رژیم (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ص ۵۳۳). در حقیقت یکی از روش‌های حامی‌پروری در دولت پهلوی دوم، اعطای امتیازات و مناصب گوناگون به حامیان حکومت بود، واگذاری امتیاز واردات، انتقال سهام بانک‌ها، بهره‌برداری از بنادر و معادن، کسب مناصب بالای حکومت و مواردی مانند آن، سیاستی رایج جهت دریافت پاداش و سود به‌شمار می‌رفت (بختیاری، ۱۳۸۴: ص ۱۰۱). می‌توان در این خصوص به برخی خانواده‌های صاحب قدرت و نفوذ مانند

ابتهاج، فرمانفرما، ثابت و القانیان اشاره کرد. قدرت این خانواده‌ها به حدی بود که سازمان‌های دولتی و حتی نهاد قانونگذاری عملاً و آشکارا زیر نظارت و کنترل مستقیم این خانواده‌ها یا مزدبگیران ایشان قرار داشتند و کنترل انحصاری ۸۵ درصد نهادهای مالی و سرمایه‌ای متعلق به ۴۵ خانواده وابسته به دربار بود (هالیدی، ۱۳۵۸: ص ۱۴۱). به جز بنیاد پهلوی، این خانواده‌ها به همراهی خاندان سلطنتی، نهادهای مالی مختلفی تأسیس کرده و با بهره‌مندی از مزیت معافیت از مالیات و عوارض گمرکی تحت پوشش عنوان خیریه، اهداف و مطامع اقتصادی خود را به دست می‌آوردند (بختیاری، ۱۳۸۴: ص ۹۸).

۵. نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر درصدد تحلیل روند دولت‌سازی در دوره پهلوی دوم از منظر رویکرد نهادگرایی تاریخی برآمد. در این رابطه کودتای ۲۸ مرداد به‌عنوان یک بزن‌گاه یا لحظه سازنده در نظر گرفته شد؛ چراکه ساختار اصلی حاکمیت محمدرضا شاه پس از این تاریخ شکل گرفت و به‌صورت یک دولت تمامیت‌خواه نظامی نهادینه شد. اقداماتی چون اصلاحات ارضی و انقلاب سفید نیز در همین راستا قابل تحلیل هستند. از سوی دیگر، مهم‌ترین نهادهای سازنده ساخت دولت در این زمان مورد بحث قرار گرفت و مشخص شد که همه این نهادها در زمینه حامی‌پروری عمل کرده و در اصل به‌عنوان عناصر اصلی بسط قدرت دولت در جامعه عمل کرده‌اند. البته باید توجه داشت که نتیجه قهری خط سیری که پهلوی دوم بعد از کودتا در پیش گرفت، ساخت دولتی تمامیت‌خواه و دیکتاتوری نظامی بود، از این‌رو ف هر اقدامی جهت توسعه و خروج از بحران‌های سیاسی و اجتماعی، تحت الشعاع ساخت قدرت و نهادهای برآمده از آن قرار می‌گرفت. پیامد مهم این روند دولت‌سازی، حذف نیروهای غیرحامی و به حاشیه رفتن شایسته‌سالاری و روند صحیح گردش نخبگان بود؛ چراکه نهادهای حامی‌پرور رژیم، با در اختیار داشتن منابع ثروت به‌ویژه نفت، گروه‌های وابسته را تطمیع نموده و کنترل نهادهای کشور را در اختیار داشتند و طبقه حامیان نیز جهت دریافت منفعت بیشتر، گرایش‌های فکری و سیاسی خود را مخفی کرده و حتی واقعیات جامعه را متناسب با تمایلات نظام و به شکل غیرواقعی انتقال می‌دادند. از سوی دیگر، این ساختار، نابرابری‌ها و تبعیض‌های اجتماعی را گسترش داد و روند توسعه نامتوازن را شدت بخشید؛ زیرا نیروهای عمده اجتماعی که سیاست حامی‌پروری رژیم به آنها اختصاص داشت، از طبقات بالای شهری بودند و حتی منابع انسانی و مالی طبقات پایین، در مسیر رشد اقتصادی طبقات بالا هزینه می‌شد. از این جهت فاصله طبقاتی در ایران طی سال‌های ابتدایی دهه ۵۰، به بالاترین رقم نسبت به بیست سال قبل و حتی بعد از خود (دو دهه اول بعد از انقلاب) رسید و فساد سازمان‌یافته گریبان‌گیر

نظام سیاسی پهلوی گردید. در آخر نیز این روند دولت‌سازی سبب شد تا بخش مهمی از نیروهای اجتماعی نتوانند از مسیر مسالمت‌آمیز مطالبات خود را پیگیری نمایند و در نتیجه گرایش‌های اصلاح‌طلبانه در آنها تضعیف شده و رویکرد انقلابی تشدید گردید و نهایتاً مخالفان و غیرحامیان رژیم که مدت‌ها در حاشیه نگه داشته بودند، وارد عمل شده و مقدمات سقوط پهلوی را فراهم آوردند.

منابع

- آبراهامیان، پرواند (۱۳۷۷). *ایران بین دو انقلاب*. ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتحی. تهران: نشر نی.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۷۹). *تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران*. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، ج ۱.
- اسمیت، بریان (۱۳۸۷). *مسائل جهان سوم؛ سیاست در جهان در حال توسعه*. ترجمه احمد ساعی و سعید میرترابی. تهران: قومس.
- بختیاری، شهلا (۱۳۸۴). *مفاسد خانواده پهلوی*. تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- پیترز، گای (۱۳۸۶). *نظریه نهادگرایی در علم سیاست*. ترجمه فرشاد مومنی و فریبا مومنی. تهران: انتشارات پژوهشکده علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی.
- روحانی، حمید (۱۳۸۷). *نهضت امام خمینی*. تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- زونیس، ماروین (۱۴۰۰). *شکست شاهانه*. ترجمه عباس مخبر. تهران: انتشارات مان کتاب.
- کاتوزیان، همایون (۱۳۷۲). *اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلطنت پهلوی*. ترجمه کامبیز عزیزی و محمدرضا نفیسی. تهران: نشر مرکز.
- کاظمی، حجت (۱۳۹۷). *نوسازی نهادی در پادشاهی‌های سنتی و شکل‌گیری رژیم نئوپاتریمونیال؛ تجربه دولت پهلوی اول*. سیاست، ۴۸(۲): ص ۴۵۲-۴۳۲.
- کدی، نیکی (۱۳۶۹). *ریشه‌های انقلاب ایران*. ترجمه عبدالرحیم گواهی. تهران: قلم.
- محمدی، منوچهر (۱۳۷۰). *تحلیلی بر انقلاب اسلامی ایران*. تهران: امیرکبیر.
- نورث، داگلاس (۱۳۷۷). *نهادهای، تغییرات نهادی و عملکرد اقتصادی*. ترجمه محمدرضا معینی. تهران: نشر نهادگرا.
- هالیدی، فرد (۱۳۵۸). *ایران؛ دیکتاتوری و توسعه*. ترجمه علی طلوع و محسن یلفانی. تهران: نشر علم.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۵). *سامان سیاسی جوامع دستخوش دگرگونی*. ترجمه محسن ثلاثی. نشر علم.
- Mahoney, J. (2001). Beyond Correlational Analysis: Recent Innovations in Method and Theory. *Sociological Forum*, 16(3): p. 575-593.
- Skocpol, P. (2004). Historical Institutionalism in Political Science. *International Journal for Political Research*, 8(2): p. 110-127.